



آموزه پنجم: آغازگری تنها



نوجوانی میان بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می‌گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش آقا محمدخان و با دریافت های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست درازی های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

قلمرو زبانی: نوجوانی میان بالا: منظور عباس میرزا است/ بالا: قد / میان بالا: میانه قد / بر: پهلو، آغوش / برو بازو: سینه و بازو / خوش تراش: زیبا / رعنا: بلند و کشیده / فراخ: گشاده / سینه فراخ: دارای سینه گشاده

پیشاپیش: جلو / اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن / نشان: مدال / راهی: مسافر / دارالسلطنه: پایتخت، در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت. / **قلمرو ادبی:** نوع ادبی: پایداری / درونمایه: دفاع از میهن / برو بازو: مجاز از اندام / سینه فراخ: مجاز از خوش اندام / پشت سر گذاشتن: کنایه از عبور کردن / دست درازی: کنایه از تجاوز

با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزا عیسی قائم مقام (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می‌دانست و بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان معنی و کشش می‌دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر ملک و رعیت پروری را می‌خواند.

قلمرو زبانی: فرزانه: دانا، خردمند / میرزا: امیرزاده / مرشد: پیر، راهنما/ اذن: اجازه، رخصت / خواست: میل (هم آوا ← خاست: ظاهر شد) / شوق: اشتیاق / گیرا: جذاب / جهان در «یک جهان معنی»: ممیز / کشش: جذب / نگاه متفکر: نگاه متفکرانه / تدبیر: چاره‌اندیشی، چاره‌گری / ملک: پادشاهی / تدبیر ملک: حکومت داری / رعیت: مردم عادی / رعیت‌پروری: مردم داری / **قلمرو ادبی:** بر تخت نشست: کنایه از اینکه پادشاه شد / دست به ... زدن: کنایه از اقدام کردن / یک جهان معنی: اغراق / حس آمیزی: یک جهان معنی / امتداد نگاه ... را می‌خواند: استعاره پنهان (نگاهش مانند کتابی بود که در آن نوشته تدبیر ملک را می خواند) / افق تدبیر: اضافه تشبیهی

یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوئ این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت های ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده اند، اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است؛ آن ها کارگاه های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه های بزرگ برپا کردند. از همه مهم تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آن ها برآیند. به این ترتیب دیارشان به تصرف قدرت های اروپایی درآمد.

قلمرو زبانی: کارد: چاقو / طوایف: ج طایفه، قوم / ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی / عظیم: بزرگ / نقاط: ج نقطه / قبایل: ج قبیله، قوم / مجهز: تجهیز شده / دیار: سرزمین / تصرف: چیزی را به دست آوردن / **قلمرو ادبی:** مثل کاردی: تشبیه / پهلوئ این کشور: جانبخشی، استعاره پنهان / تاج شاهی: مجاز از فرمانروایی / به جان هم افتادن: کنایه از باهم درگیر شدن / اروپا: مجاز از اروپاییان / بر پا کردن: کنایه از راه انداختن / بوی چیزی به مشام رسیدن: کنایه از آگاه شدن / تیر و کمان و شمشیر: مجاز از ابزارهای جنگی ساده / از عهده برآمدن: کنایه از توان انجام کاری را داشتن /



اروپا قدم های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت ها، اخلاق علم و فن هم رشد می کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

قلمرو زبانی: پا به پا: همراه / دست کم: حداقل / **قلمرو ادبی:** اروپا: مجاز از اروپاییان / مراعات نظیر: تیر و کمان /

نوروز ۱۱۸۳ ه.ش. بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای مراسم آن سال، باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها نعلی به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی های روس ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت حمایتی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود.

قلمرو زبانی: هدایا: ج هدیه / بساط: گستردنی / تحرک: جنب و جوش / لعاب: آهار، هر چیزی که بتوان با آن چیزی را اندود / تب و تاب: هیجان، سوز و گداز / التهاب: شعله ور شدن و برافروختن / بختک: موجود خیالی یا سیاهی ای که بر روی شخص خوابیده می افتد؛ کابوس / بختک وار: کابوس وار / چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و حلقه وار جمع شدن / سران: رؤسا / تدارک: آماده سازی / کم و بیش: تقریباً / تحت حمایتی: وضعیت یک دولت غالباً ضعیف در تعامل با دولتی قدرتمند، در عرصه بین المللی که در چارچوب یک موافقت نامه بین المللی، اختیار تصمیم گیری آن دولت در امور سیاست خارجی و امنیتی به دولت قدرتمند واگذار شده است. / محض: صرفاً / توازن: تعادل، ترازمندی / **قلمرو ادبی:** باز کردن جا در دل کسی: کنایه محبوب او شدن / لعاب به رو داشتن: کنایه از ظاهری بودن / التهاب: مجازاً نارامی، بی قراری، اضطراب / بختک وار: تشبیه؛ مانند بختک / روی دربار چنبره زده بود: مجاز از درباریان / فکر ... روی دربار چنبره زده بود: استعاره پنهان، (پیوسته درباریان در اندیشه حمله بودند) / دست اندازی: کنایه از تجاوز / سایه وحشت: اضافه تشبیهی / سایه انداختن: کنایه از فرا گرفتن

صبح حرکت فرارسید. آفتاب داشت تیغ می کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره های درهم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب ها، با آهنگ شیپورها و طبل های جنگی درمی آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگداران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی داشتند. شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید. چهره هایی که از خبر حمله روس درهم رفته بود با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. چشم های بیشتر ناظران، از پشت اشک های شوق، منظره عبور ده ها هزار تن را می پایید. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند، دل از ناظران می برد.

قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر، هر ابزار برنده / حامل: حمل کننده / زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند / قاطر: استر / درآمیختن: مخلوط کردن (بن ماضی: درآمیخت؛ بن مضارع: درآمین) / مصمم: دارای عزم نیرومند / ناظر: بیننده / اشک های شوق: اضافه اقترازی / پاییدن: مراقب بودن / چابک: چالاک / معبد: پرستشگاه، محل عبادت / **قلمرو ادبی:** تیغ کشیدن: استعاره پنهان (آفتاب مانند سرداری تیغ می کشید)؛ جانبخشی / تیغ کشیدن آفتاب: کنایه از طلوع خورشید / گرد و غبار آسمان... بود: اغراق / قدم برداشتن: کنایه از راه رفتن / شور تنوره می کشید: استعاره پنهان (شور مانند آتش تنوره می کشید) / چهره در هم رفتن: کنایه از اخم کردن / شکفته شدن چهره: استعاره پنهان (چهره مانند گل می شکفت)، کنایه از شادمان شدن / کوه پیکر: تشبیه / همچون معبد: تشبیه / دل بردن: کنایه از علاقه مند کردن



سپیده فردای گنجه با نهیب و صغیر گلوله های توپ روس باز شد. توده های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه های شب درآمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد و آغوش به رسیدن پرندگان مهاجر می‌گشود، اینک بستر فوران خشم و آز دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان در دفاع و پیش مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان ها می‌نهاد. نفوذ به حصار با پایداری تفنگ داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود، تا اینکه یکی از شب ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی محاصره گران باز شد و به دنبال آن، روس ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند.

قلمرو زبانی: سپیده: روشنایی بامدادی / گنجه: دومین شهر بزرگ آذربایجان / نهیب: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن / صغیر: صدای بلند و تیز (هم آوا ← صغیر: پیک) / توده: آنچه انبوه است / درآمیختن: مخلوط کردن (بن ماضی: درآمیخت؛ بن مضارع: درآمیز) / شکفتن: شکوفه کردن / اینک: اکنون / بستر: زمینه و آماده برای کاری / آز: حرص / پیش مرگی: آمادگی برای مرگ داشتن / میسر: ممکن / خفت: خواری / وامانده: حیران و سرگردان/ پهنه: گستره / **قلمرو ادبی:** سپیده ... باز شد: استعاره پنهان / شکفتن صبح: استعاره پنهان / شهری که ...: مجاز از مردم شهر / استقبال بهار: استعاره پنهان / آغوش گشودن: کنایه از آماده استقبال شدن / فوران خشم و آز: استعاره پنهان / بار خفت: اضافه تشبیهی / گروهی از شهر: مجاز از مردم شهر / مثل مور و ملخ: تشبیه

مردم با سنگ پاره، چوب دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه ها را سپر گلوله های آتشین ساختند. جواد خان همراه برادران و فرزندان چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه ها آفرید. اجساد و زخمی های روس ها و مردم گنجه، مثل برگ های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق هایش، زیر سققی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس ها در خاک آغشته به خون بی گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قلّه های قفقاز می‌برد. نگاه فزون خواهانه و دهشت بار روس ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

قلمرو زبانی: سنگ پاره: قله سنگ / حصار: دیوار / به صف زدن: حمله کردن / اجساد: جسد / بی‌باکانه: بی ترس / واپسین: آخرین / اهتزاز: جنبیدن / فراز: بلندترین بخش از جایی / دهشت بار: ترس آور / **قلمرو ادبی:** سینه را سپر ساختن: کنایه از نبرد آماده شدن / صف آتش دشمن: آتش بار/ مثل برگ های خزان زده: تشبیه / شمشیر کشیدن: کنایه از جنگیدن / شهر عرصه روز ... می‌آورد: تشبیه پنهان / سققی از دود و غبار: تشبیه پنهان / گنجه با ... نفس می‌کشید: استعاره پنهان / پرچم ... به اهتزاز درآمد: کنایه از تصرف کردن / بادهای اواخر زمستان، ناله های واماندگان را ... می‌برد: اغراق؛ کنایه از فراوانی و انبوهی کشته شدگان / نگاه ... دوخته شده بود: کنایه از اینکه بیشتر می‌خواستند

نیروهای آماده در تیریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان ها در این مکان گردآورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هموطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده این صحنه های ناب و توفندگی فرزندان میهن برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان های ملی اش استوار و امیدوار می‌کرد.

قلمرو زبانی: نیرو: مجموعه‌ای از نظامیان و تجهیزات جنگی / ناب: سره، خالص / توفندگی: خروشنده‌گی / وجد: سرور، شادمانی و خوشی / تحقق: عملی شدن / استوار: محکم / **قلمرو ادبی:**

با وجود پایداری و جان فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش های وسیع تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه تر از موعد پیش بینی شده، به کرانه های



رود ارس رساند. قفقاز زخم خورده و ستم دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج های سنگین و افسارگسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می کرد. در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

قلمرو زبانی: جان فشانی: فداکاری / خودفروختگی: به خاطر پول خود را در اختیار دیگری قرار دادن / موعد: هنگام، زمان / کرانه: ساحل / افسار: عنان اسب / ناظر: بیننده / خیره کردن چشم: متحیر کردن (عبارت کنایی) / بزم: مهمانی / رزم: جنگ / **قلمرو ادبی:** سرسپردگی: کنایه از فرمانبرداری / قفقاز زخم خورده و ستم دیده: استعاره پنهان، جانبخشی / نگاه دوختن: کنایه از انتظار / موجهای سنگین و افسارگسیخته ارس: استعاره پنهان (موج ها مانند اسب افسار گسیخته بودند) / افسار گسیخته: کنایه از رها و شتابان / سدوار: تشبیه (مانند سد) / رزم، بزم: تضاد، جناس / واج آرای «ز»

در ذهن عباس میرزا، تنها، معمای افْت و خیزهای جنگ و شکست ها و پیروزی ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه شکست ها و مشاهده جهانی و رای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه پویای او به جا گذاشته بود.

نایب السلطنه رو کرد به حاضران گفت: «افسران و فرماندهان شجاع، هم سنگران و یاران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته هایی است؛ که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلاوری ها و جان فشانی های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی رغم محرومیت های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب وا داشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین های مادری و هموطنان و پاره های تن خود را در این سال ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ننگین گلستان شدیم.

قلمرو زبانی: ورا: پشت / گسست: گسل / پویا: پوینده / نایب السلطنه: جانشین شاه / افسر: آن کس که در ارتش بالاتر از استوار است. / غرض: هدف (هم آوازه ← غرض: وام) / گردهمایی: همایش / مسلم: قطعی / سرافراز: سربلند / خوف: ترس / جان فشانی: فداکاری / تحسین: ستودن / اعجاب: به شگفت آوردن / **قلمرو ادبی:** افْت و خیزها: کنایه از نشیب و فراز / افْت و خیز: تضاد / حضور سنگین: حس آمیزی / فراز و نشیب: تضاد / بار خفت: اضافه تشبیهی / بار بر دوش کشیدن: کنایه از دشواری کاری را پذیرفتن / پاره تن: استعاره از گرامیان / از دست دادن: کنایه از «از تملک خارج شدن» /

پیشرفت و تمدن نمی تواند یک سویه و تک بعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای خودمان، خوب پاسداری می کند که فکرش از جانب میهن و اداره عالمانه و عادلانه ملک، ایمن باشد؛ همان گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آن ها ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می زند و خسته شان می کند؛ لازمه حضور و مبارزه در هر جبهه، عشق و ایمان است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک درایت.»

قلمرو زبانی: یک سویه: یک طرفه / ملک: فرمانروایی / چشم زدن: آزدن چشم / درایت: آگاهی، دانش، بینش / **قلمرو ادبی:** سر به کار خود داشت: کنایه از به امور خود پرداختن

قلمرو فکری: مردمی که به سنت ها و رسوم کهنه و محدود عادت کرده اند، از نوگرایی و پیشرفت و ارتباط با جهان گریزانند.

عباس میرزا، آغازگری تنها، مجید واعظی



کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) هم‌آوای کلمه «صفیر» را بنویسید و آن را در جمله‌ای به کار ببرید. - صفیر: صدای بلند و تیز؛ سفیر: پیک / من دیروز سفیر ایران در آلمان را دیدم. شاه عباس، سفیری به دربار واتیکان، فرستاد.

۲) چهار ترکیب اضافی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید. - نهیب و صفیر گلوله‌های توپ، توفندگی فرزندان میهن، تحقّق آرمان‌های مآش، توده‌های دود و آتش، تحت‌الحمایگی روس...

۳) همان‌طور که می‌دانید، هر گروه اسمی، یک «هسته» دارد که می‌تواند با یک یا چند وابسته پیشین و پسین همراه شود. به انواع وابسته‌های پیشین کنید:

صفت پرسشی ← کدام روز
صفت اشاره ← آن روز
صفت شمارشی اصلی ← یک روز
صفت عالی ← بهترین روز
صفت تعجبی ← عجب روزی
صفت مبهم ← هر روز
صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند «مین») ← دومین روز

اینک با یک نوع دیگر از وابسته‌های پیشین آشنا می‌شویم:

شاخص: شاخص‌ها لقب‌ها و عنوان‌هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی، در کنار اسم قرار می‌گیرند.

مانند: امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و...

شاخص‌ها کلماتی هستند که غالباً بی‌فاصله، پیش از هسته می‌آیند؛ این کلمات، در جای دیگر می‌توانند هسته گروه اسمی، مضاف الیه و یا ... قرار بگیرند؛ در این صورت، شاخص محسوب نمی‌شوند.

مثال: - استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. **شاخص**

- ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. **هسته گروه اسمی**

- کتاب استاد در بردارنده مطالب مفیدی است. **مضاف الیه**

اکنون واژه‌های زیر را یک بار به عنوان "شاخص" و بار دیگر به عنوان "هسته" گروه اسمی در جمله به کار ببرید.

■ سرهنگ: **شاخص:** سرهنگ محمد احمدی، در ارتش خدمت می‌کرد.

هسته گروه اسمی: او سرهنگ بازنشسته ارتش است.

■ سید: **شاخص:** سید جعفر شهیدی نهج‌البلاغه را به شیوه‌ای آهنگین، ترجمه کرد.

هسته گروه اسمی: این سید بزرگوار، اهل بروجرد بود.

بنا بر: گروه اسمی

نخستین کسره همیشه به هسته می‌چسبد. اگر گروه وابسته پسین نداشت، و پسین واژه، هسته است.

عنوانها و لقبها، در صورتی شاخص‌اند که پس از آنها هسته بیاید و نقش‌نمای اضافه نداشته باشند.



- ✍️ صفت مبهم «همه» اگر با کسره بیاید باز هم صفت مبهم است. «چند» هم می‌تواند صفت مبهم باشد و هم صفت پرسشی باشد
- 🔊 دو صفت «دیگر و چند» می‌توانند پس از هسته بیایند؛ مانند: مرد **دیگر**.
- ✍️ «ی» ناشناس، معنای اسم را تغییر نمی‌دهد، «تکیه‌بر» نیست و به جای آن می‌توان «یک» نهاد؛ مانند: مردی = یک مرد
- ✍️ برای نگاشتن نمودار، پیکانها را از وابسته به هسته می‌نگاریم.
- ✍️ معطوف به وابسته‌ها، وابسته‌اند؛ مانند: دوست فوب و مهربان. (دوست خوب، دوست مهربان)
- 🔊 نقش گروه، نقش هسته گروه است. / وابسته های پیشین همیشه بدون کسره (نقش نمای اضافه) و وابسته های پسین همیشه با کسره می آیند.
- 🔊 نوع واژه (ویژگی‌های فردی یا مقوله دستوری): اسم، صفت، ضمیر، قید، صوت، فعل، حرف.

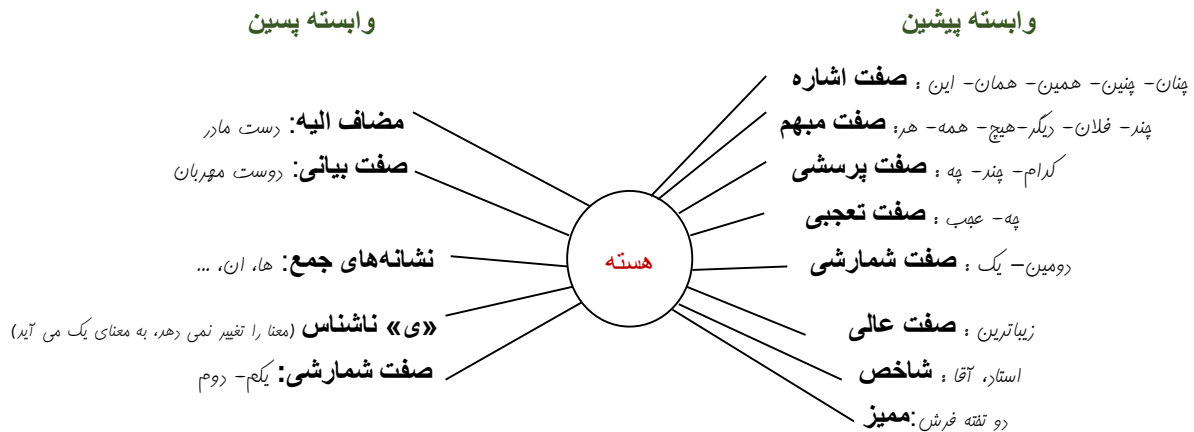
🔗 راه شناسایی صفت از مضاف‌الیه

- ۱- صفت، «تر و ترین» می‌پذیرد؛ اما مضاف‌الیه نمی‌پذیرد. ۲- صفت و موصوف یک پدیده‌اند؛ اما مضاف و مضاف‌الیه دو پدیده ۳- موصوف «ی» نکره می‌پذیرد؛ اما مضاف نمی‌پذیرد. ۴- اگر به ترکیب، صفت دیگری را بیفزاییم، در ترکیب اضافی، صفت مضاف‌الیه را وصف می‌کند و در ترکیب وصفی موصوف را؛ مانند: در پویی بزرگ، در خانه بزرگ. ۵- مضاف الیه همیشه اسم است، پس «نشانه جمع» می‌پذیرد؛ اما صفت نمی‌پذیرد. ۶- با افزودن «است» به ترکیب اضافی، جمله نامعنایی ساخته می‌شود. ۷- صفت نقش مسندی می‌پذیرد؛ اما اسم نمی‌پذیرد.

- 🔗 تفاوت گروه و واژه غیر ساده: ۱- گسترش پذیری: **پهل پراغ = پهل تا پراغ**، **تفت فواب ≠ تفت‌های فواب** ۲- **تکیه**: هر واژه تنها یک تکیه دارد؛ اما هر گروه به تعداد واژه‌هایش تکیه دارد. مانند: **پهل/کوشه**. ۳- **تک معناپذیری**: هزارپا: نام یک جانور، هزار تا پا.

گروه اسمی

📖 ساختار گروه اسمی



📖 قلمرو ادبی

۱) **متن درس را از نظر انواع ادبی بررسی کنید.** - داستان تاریخی است و جزء ادبیات پایداری به شمار می‌رود؛ زیرا درباره ستیز عباس میرزا با نیروهای اشغالگر روس است و مردم را به روبرویی با آنها دعوت می‌کند.



۲) برای هر یک از آرایه های زیر نمونه ای از بند هشتم درس (مردم با سنگ پاره ...) انتخاب کنید و بنویسید.

آرایه ادبی	نمونه
تشبیه	۱- اجساد ... مثل برگهای خزان زده ...
کنایه	سینه را سپر ساختن / شمشیر کشیدن
تشخیص	گنجه ... نفس می کشید

۳) در عبارت زیر بهره گیری از کدام آرایه های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر!

واج آرایه: «ر»، «ز» / جناس: بزم و رزم؛ پدر، پسر / تضاد: بزم و رزم / واژه آرایه: دربار، بزم، رزم / تناسب

قلمرو فکری

۱) چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان های ملی، استوارتر و امیدوارتر می کرد؟

مشاهده صحنه های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن.

۲) در عبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت های مشخص شده چیست؟

«مردمی که به خانه های تاریک و بی دریجه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر گریزان هستند.»

خانه های تاریک و بی دریجه: جامعه ای بسته و محدود و سنت های دست و پاگیر و کهنه.

پنجره های باز و نورگیر: ارتباط با دنیای بیرون و پیشرفت و شکوفایی.

۳) با توجه به بیت زیر، شخصیت "عباس میرزا" را تحلیل نمایید .

چون شیر به خود سپه شکن باش / فرزند خصال خویشان باش (نظامی)

عباس میرزا، شاهزاده ای روشن فکر و شجاع بود که برخلاف ناشایستگی پدرش، فتحعلی شاه، برای تحقق آرمان های ملی خود، در برابر سپاه روس ایستاد و جنگید.



روان خوانی: تا غزل بعد

چند ماه از ورودم به زندان موصل؛ می گذشت که متوجه شدم، چند نفر از بچه ها در اردوگاه سواد چندانی ندارند و خواندن و نوشتن برایشان سخت است. تصمیم گرفتم برای استفاده بهتر از وقتم، با برنامه ریزی منظم، خواندن و نوشتن به آنان یاد دهم.

برای شروع، به آمار دقیق بی سوادان نیاز داشتم که از طریق دو سه نفر از بچه ها به آن دست پیدا کردم؛ از مجموع هزار و پانصد نفر، تنها پنج نفر کم سواد بودند.



یک روز آن ها را جمع کردم و تصمیم را برایشان گفتم؛ با خوشحالی پذیرفتند و گفتند: ما هم دوست داریم مثل بقیه، خودمان برای خانواده مان نامه بنویسیم و نامه های آن هارا بخوانیم. به آنها قول دادم در طول دوره اسارت آنها را باسواد کنم.

قلمرو زبانی: موصل: شهری در استان کردستان عراق / اسارت: اسیر شدگی / **قلمرو ادبی:** دست پیدا کردن: کنایه از «به دست آوردن»

جلسات تدریس را شروع کردم. مشکل اصلی کاغذ بود. به جای کاغذ از مقواهای پودر رختشویی استفاده کردم و آموزش را با حروف الفبا شروع کردم. قرار شد هفته‌ای چهار جلسه درس داشته باشیم؛ اما به خاطر محدودیت های اردوگاه و آسایشگاه، عملاً در هفته دو جلسه بیشتر نمی توانستیم برگزار کنیم.

شغلم معلمی بود و به همین دلیل تمام توانم را برای آموزش خواندن و نوشتن با شیوه‌ای درست، به کار بستم. کار مشکلی بود. هیچ متنی در دست نداشتیم. حتی اگر یک جلد کتاب کلاس اول دبستان در اختیارم بود، خیلی زود به هدفم می‌رسیدم. اما نبود!

از آنجا که شکل کلی آموزش دوره های اول تا پنجم ابتدایی در ذهنم بود، با همان ذهنیت سعی کردم برایشان کتاب درسی درست کنم. از دوستانم در این مورد خیلی کمک می‌گرفتم. مشکل کاغذ و خودکار را هم آنها حل می‌کردند. یک اراده جمعی پشت این کار بود و کارها خوب پیش می‌رفت. به ذهنم فشار می‌آوردم ببینم در فارسی اول دبستان چه داستان ها و قصه‌هایی آموخته ام تا همان را به دوستانم یاد بدهم.

قلمرو زبانی: از آنجا که: به این خاطر که (خطای رایج نگارشی) / برگزار کردن: برپاداشتن / **قلمرو ادبی:** در دست نداشتیم: کنایه از در اختیار نداشتن / اراده پشت کاری بودن: کنایه از «عزم نیرومند به انجام کاری داشتن» /

در این کار از مشاوره با معلم هم آسایشگاهی ام، «عباس درمان» و شخصیت دانشمند و فرزانه، حاج آقا «کرامت شیرازی» بهره بردم و آن ها دریغ نکردند. ایام خوبی بود. ظرف چند ماه به اندازه یک سال تحصیلی با آن ها کار کردم. پیشرفت خوبی داشتند. با مشورت دوستان کارنامه تحصیلی برایشان درست کردم. این کارنامه همان مقواهای کوچک بود که یکی از دوستان روی آن نقاشی هایی انجام داد و خطاط مشهور آسایشگاه آقای «شایق» از بچه های یزد که روحانی هم بود، با خط زیبای خودش متن آن را نوشت.

مراسم کوچکی در آسایشگاه گرفتیم و این لوح ها را به بچه ها دادیم. بی نهایت خوشحال بودند هم از اینکه دارند با سواد می‌شوند و هم اینکه کارنامه می‌گیرند. تازه وقتی بهشان گفتم قصد دارم آنها را تا پایه پنجم ببرم، خوشحال تر شدند. پایه دوم را پس از وقفه دو سه هفته ای با همان جمع دوستان شروع کردم. تکیه اصلی، روی خواندن و نوشتن بود، اما سعی کردم از درس های دیگر هم مطالبی به آنها بیاموزم؛ مثلاً حساب و جدول ضرب را در پایه های سوم و چهارم و پنجم به مرور به آنها یاد دادم. درباره علوم، مسائل معمولی از هر آنچه به ذهنم می‌آمد، به آنها می‌آموختم.

قلمرو زبانی: فرزانه: خردمند، دانا / دریغ: مضایقه / شایق: آرزومند، مشتاق / وقفه: درنگ

تلاش و کوشش آنها در دوره آموزش، مرا هم به وجد می‌آورد. گاهی سختی ها و محدودیت های آسایشگاه و یا دلتنگی های دوری از خانواده به من فشار می‌آورد و برآن می‌شدم جلسه آن روز را تعطیل کنم، اما بچه ها آن قدر ذوق و شوق داشتند که نیم ساعت قبل از زمان مقرر دنبالم می‌آمدند و به قول خودمان قربان صدقه ام می‌رفتند؛ دورم می‌نشستند و آماده می‌شدند تا درس را شروع کنم؛ من هم «نه» نمی‌گفتم.

زمان می‌گذشت و تلاش من برای آموزش این چند اسیر، جدی تر می‌شد. رغبت آنها زمانی افزون تر شد که آرام آرام، خواندن قرآن و نهج البلاغه را شروع کردند؛ البته نه خیلی روان.



قلمرو زبانی: وجد: سرور، شادمانی و خوشی / برآن شدن: قصد کردن / قدر: اندازه (هم آوا؛ غدر: نابکاری) // مقرر:

معلوم، تعیین شده / قربان صدقه کسی رفتن: پیوسته به او قربانت شدم گفتن؛ ناز کسی را کشیدن / رغبت: میل و اراده، خواست / **قلمرو ادبی:** «نه» نگفتن: کنایه از مخالفت نکردن

می گفتند تا زمانی که نهج البلاغه را به صورت روان و آسان نخوانیم، درس خواندن را ادامه می‌دهیم. همین طور هم شد. از آن بچه‌ها فقط نام حسن قانع که بچه مشهد بود، یادم هست و نام بقیه را فراموش کرده‌ام. باید این نکته را هم بگویم که این برنامه، ایامی اجرا می‌شد که رفت و آمد بچه‌ها به آسایشگاه‌های دیگر آزاد بود.

مدت‌ها گذشت تا اینکه شاگردانم موفق شدند به آسانی و راحتی قرآن و نهج البلاغه بخوانند. روز آخری که کلاس هایمان به طور کامل تعطیل می‌شد، مراسم مفصلی می‌گرفتیم. از سهم خودم، هدیه‌ای تهیه کردم و در آن مراسم به آنها دادم. خیلی خوشحال بودند؛ چون کارنامه سال پنجم دبستان را در دست گرفته بودند. می‌توانستند قرآن و نهج البلاغه بخوانند، برای خانواده‌شان نامه بنویسند و نامه‌های آنها را بخوانند.

قلمرو زبانی: ایام: روزها؛ ج یوم / مفصل: با تفصیل، مشروح

نکته جالب در این اردوگاه، آشنایی عده‌ای از اسرا به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی بود که سعی می‌کردند با برگزاری کلاس‌های آموزشی به بچه‌های علاقه‌مند، زبان خارجی یاد دهند.

نکته جالب‌تر اینکه صلیب سرخ، تمام نیازهای آموزشی آنها را تأمین می‌کرد؛ هر کتابی درباره آن زبان می‌خواستند، برایشان می‌آورد. دعا خواندن در آسایشگاه‌ها ممنوع بود. اگر بعضی‌ها می‌فهمیدند در آسایشگاهی دعا خوانده می‌شود، همه را زندانی می‌کردند و به بچه‌ها اجازه بیرون آمدن از آسایشگاه نمی‌دادند. با وجود این، بچه‌ها از هر فرصتی برای خواندن دعا استفاده می‌کردند. برای اعیاد مذهبی و مناسبت‌های انقلابی هم برنامه‌هایی تدارک دیده بودم. با آنکه بعضی‌ها همیشه تأکید داشتند سرود و تئاتر در آسایشگاه ممنوع است، اما از مجموع بچه‌های علاقه‌مند و خوش‌صدا، گروه سرودی تشکیل دادم که اغلب سرودهای انقلابی اوایل انقلاب را می‌خواندند. گاهی هم خودشان دست و پا شکسته سرودهایی می‌نوشتند و همان را تمرین می‌کردند و می‌خواندند.

قلمرو زبانی: اسرا: ج اسیر / بعضی: منسوب به حزب بعث / اعیاد: ج عید / اوایل: م اول / **قلمرو ادبی:** دست و پا شکسته: کنایه از «به‌طور ناقص»

کارم شده بود برگزاری کلاس و آموزش؛ از صبح تا شب، در هر فرصت ممکن؛ این برنامه‌ها برای آن بود که شور و هیجان بچه‌ها از عمق دلشان بجوشد و تخلیه روانی شوند. از نوجوانی به مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی علاقه خاصی داشتم. از طبع شعر هم برخوردار بودم و همین ویژگی‌ها باعث شده بود مقالات خوبی بنویسم. البته دکلمه‌خوانی ظرافت‌های خاص خودش را دارد. باید با حرکات دست و چشم، آن‌ها هم به صورت موزون، محتوای مقاله را به مخاطب ارائه داد؛ مثلاً وقتی از آسمان می‌گویی، باید با دست به آسمان اشاره کنی و با حرکات چشم و سر، جذابیت متن را برای طرف مقابل افزایش دهی. موقع خواندن دکلمه‌های حماسی، شور و حال خاصی پیدا می‌کردم و همین حس را به بچه‌ها منتقل می‌کردم. تا پایان مقاله‌خوانی، جیک هیچ‌کس در نمی‌آمد.

قلمرو زبانی: برگزاری: بر پا داشتن / دکلمه: برخوانی / موزون: هماهنگ، خوش‌نوا / جذابیت: دلربایی / **قلمرو ادبی:** شور و هیجان بچه‌ها ... بجوشد: استعاره پنهان / تخلیه روانی شدن: کنایه از اینکه به آرامش برسند / جیک کسی درنیامدن: کنایه از «هیچ‌سخنی نگفتن»



در دوران اسارت سعی می‌کردم مقاله نویسی و دکلمه خوانی را به هر مناسبتی اجرا کنم و روحیه خودم و دیگر اسرا را در برابر سختی‌ها و مشکلات اسارت افزایش دهم. در جلسات شعر خوانی هم اغلب این شعر را می‌خواندم که همه را به وجد می‌آورد و بعد در غم فرو می‌برد:

قلمرو زبانی: وجد: سرور، شادمانی و خوشی

۱- آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم / از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

قلمرو زبانی: آبی: منسوب به آب، رنگ آبی / **قلمرو ادبی:** قالب: غزل / وزن: مفعول مفاعیل مفاعیلن (رشته انسانی) / آبی بودن: کنایه از سرسبز و سرزنده بودن / بی رنگ بودن: کنایه از بی طراوت بودن / از شیشه نبودیم: تشبیه / با سنگ مردن: کنایه از مرگ به سادگی و آسانی

بازگردانی: ما سرزنده تر از آن هستیم که با افسردگی و بدون هدف بمیریم. ما از جنس شیشه نیستیم که به آسانی با یک سنگ نابود شویم
پیام: پایداری

۲- فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد / در غیرت ما نیست که در ننگ بمیریم

قلمرو زبانی: جنون: دیوانگی؛ اینجا به معنای مجنون و عاشق / **روح جنون:** روح مجنون / **غیرت:** مردانگی / **قلمرو ادبی:** ای روح: جانبخشی / **تا غزل بعدی:** کنایه از تا مدتی دیگر

بازگردانی: ای روح دیوانه و عاشق من به من تا مدتی دیگر فرصت بده؛ زیرا در مردانگی ما نیست که مرگ ننگینی داشته باشیم.
پیام: پایداری

خیلی‌ها با شنیدن این شعر، به یاد وطن به گریه می‌افتادند. به نوعی بیان و شرح حال ما در اسارت بود.

هر کسی مشغول کاری بود؛ از کارهای گروهی گرفته تا فردی. بعضی بچه‌های خوش‌نوق، عروسک‌هایی درست کرده بودند که با آنها خیمه شب بازی راه می‌انداختند. برنامه‌های نمایشی آنها که معمولاً با قصه‌ای همراه بود، هم آموزنده بود، هم سرگرم‌کننده. البته هیچ‌گونه امکاناتی برای اجرا نداشتیم؛ مثلاً اگر قرار بود در صحنه، سمپاوری باشد، تصویر آن سمپاوری را روی مقوا می‌کشیدند یا مثلاً داس کشاورز را از مقوا می‌ساختیم.

برنامه‌ای که هیچ وقت تعطیل نمی‌شد، مسابقات ورزشی بود؛ والیبال و فوتبال همیشه پا برجا بود و همیشه هم برای بچه‌ها تازگی داشت. شور و هیجان خاصی در وجود بچه‌ها می‌دوید. انگار جان تازه می‌گرفتند، هر مسابقه‌ای هم، حرف و حدیث‌های زیادی را به دنبال داشت.

قلمرو زبانی: به کاری افتادن: آغاز کردن / انگار: گویی / **قلمرو ادبی:** سرگرم‌کننده: کنایه از سرخوش‌کننده / شور ... دویدن: استعاره پنهان

بعد از یارکشی، کُری خوانی بچه‌ها تا روز مسابقه ادامه می‌یافت. بعد از مسابقه هم بحث برد و باخت‌ها چند روز طول می‌کشید. حسابی ذهن بچه‌ها درگیر می‌شد و اجرای همین مسابقه‌ها و بازی‌ها و دویدن‌ها، بچه‌ها را به لحاظ روحی و جسمی تقویت می‌کرد.

در این میان بودند بچه‌هایی که در برنامه‌ها مشارکت نداشتند. این تعداد اندک، وقتی آیه یأس می‌خواندند، در روحیه دیگران بی‌تأثیر نبود؛ هرچند این تأثیر زیاد نبود، اما به هر حال، نور امید را در دل بچه‌ها کم رنگ می‌کرد. ما نمی‌خواستیم این‌طور باشد.



قلمرو زیبایی: کُری خوانی: رجز خوانی/ طور: گونه / **قلمرو ادبی:** آیه یأس خواندن: کنایه از « سخن ناامیدانه گفتن» / نور امید: اضافه تشبیهی / نور امید ... کم رنگ می‌کرد: کنایه از اینکه دیگران را ناامید می‌کرد

آنها روحیه ضعیفی داشتند؛ انگار از همه بریده بودند و حتی کورسویی از امید در دلشان پیدا نبود. فقط منتظر طلوع و غروب خورشید بودند تا روز را به شب برسانند. با همه اینها تلاش می‌کردم از برنامه‌ها فاصله نگیرند. همیشه از آنها می‌خواستم در برنامه‌ها مشارکت کنند. حرفشان این بود که استعداد و هنر این کارها را ندارند، ولی بهشان روحیه می‌دادم و می‌گفتم: «همه ما مثل همیم. این حرفا نیس. آگه دوس ندارین تو اجرای برنامه‌ها شرکت کنین، بیاین بین بچه‌ها و با اونا برنامه‌رو تماشا کنین و نظر بدین؛ این واسه ما خیلی مهم و با ارزشه.»

دوست نداشتیم از بچه‌ها فاصله بگیرند یا احساس طرد شدن کنند. شاید هم در بعضی موارد حق داشتند منزوی شوند؛ چون به هر حال همیشه افراط و تفریط‌های بعضی‌ها، مشکلاتی ایجاد می‌کرد یا اختلاف سلیقه‌ها به حدی بالا می‌گرفت که بعضی‌ها ترجیح می‌دادند در برنامه‌های عمومی مشارکت نداشته باشند، اما سختی اسارت فراتر از این بود که کسی بتواند گوشه دیوار بنشیند، در هیچ برنامه‌ای شرکت نکند و به راحتی وقت بگذراند. واقعاً سخت بود، عقربه‌ها تپیل شده بودند؛ شاید هم مرده. گاه احساس می‌کردیم که یک روز اسارت، به اندازه هفته‌ها و ماه‌های روزهایی که آزاد بودیم، طول می‌کشید.

قلمرو زیبایی: کورسو: نور اندک، روشنایی کم / واسه: برای / منزوی: گوشه‌گیری / افراط: از حد درگذشتن، زیاده‌روی / تفریط: کندروی / **قلمرو ادبی:** حتی کورسویی از امید: تشبیه پنهان / طلوع، غروب؛ روز، شب: تضاد / افراط و تفریط: تضاد / عقربه‌ها تپیل شده بودند؛ شاید هم مرده: جانبخشی

در شرایط سخت و طاقت فرسای اسارت باید کاری می‌کردیم که زمان بگذرد و سختی‌ها قابل تحمل‌تر شود. در آن روزهای غربت، نیازمند دلگرمی و امید بودیم تا روحمان در زندان بعثی‌ها نپوسد. اگر مقاومت روح می‌شکست، زندگی خیلی سخت‌تر می‌شد؛ چرا که دشمن هر لحظه در کمین کسانی بود که به قول خودمان کم آورده بودند؛ کسانی که به بهای اندک، خیلی چیزها را زیر پا می‌گذاشتند. ما تلاش می‌کردیم چنین بلایی سرمان نیاید...

قلمرو زیبایی: طاقت فرسا: توان فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر / غربت: دوری (هم آوا— قربت: نزدیکی) / دلگرمی: امیدواری / **قلمرو ادبی:** تا روحمان در زندان بعثی‌ها نپوسد: استعاره پنهان (روح مانند پارچه یا ماده‌ای است که می‌پوسد) // زیر پا می‌گذاشتند: کنایه از نادیده گرفتن / کم آورده: کنایه از ناامید شدن و بریدن

درک و دریافت:

۱) متن «آغازگری تنها» و «تا غزل بعد» را از نظر زاویه دید و شخصیت‌های اصلی مقایسه نمایید.

آغازگری تنها: زاویه دید دانای کل یا سوم شخص / **تا غزل بعد:** زاویه دید اول شخص

در آغازگری تنها شخصیت اصلی داستان یک رزمنده است که در پی شکست دشمن است؛ ولی در «تا غزل بعد» شخصیت اصلی داستان رزمنده اسیری است که در اسارت نیز در پی کمک به هم‌میهنان است. هر دو داستان نشانه‌های پایداری ایرانیان در برابر دشمن است.

۲) در این متن، از چه راهکارهایی در رویارویی با دشواریهای اسارت بهره گرفته شده است؟ - مسابقات ورزشی / برگزاری کلاس آموزشی

/ اجرای نمایش و مقاله‌نویسی